

پایک افشار

کارهای «کنورگ زیمل» زمینه‌های بسیار متنوعی را شامل می‌شود. چنین تنوع و گستردگی‌ای در کارهای زیمل از سویی نتیجه این است که او در بررسی‌های خود، مثال‌های مختلفی را در حوزه فرهنگ ارائه می‌دهد. از نظر او جدا شدن کار در جامعه مدرن، مثالی است برای تمایز، توسعه و کاربرد پول، مثالی است برای کارکردی شدن و انتزاع، و برای تمام بهیچ‌ذات جنسیتی فرهنگ هیپی، مثالی است برای صورت سلطه.

از سویی دیگر اینکه بخش عمده آثار زیمل در قالب مقاله‌هایی پراکنده نوشته شده است. می‌شک به او این امکان را داده که به حوزه‌های مختلف، بزرگ بشکند. همانطور که از تقسیم‌بندی «فرهنگی» مشخص می‌شود، مقالات زیمل تقریباً تمامی حوزه‌هایی را که مطالعات فرهنگی امروز با آنها درگیر است، پوشش می‌دهد. به خصوص با چرخش‌های جدیدی که در مطالعات فرهنگی در سال‌های اخیر از سوی دیدگاه‌های میلسنت گرایانه به سمت دیدگاه‌های زیبایی‌شناسانه صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که این هم‌پوشانی بیشتر نیز شده باشد.

با این همه، به نظر نمی‌رسد که کار زیمل هیچ‌گاه به «اکزوتیسم» و «چندن سطحی» زیبایی‌شناسانه یا نوعی زیبایی‌شناسی از سر ناسیددی در غلظت‌دهنده باشد. در این میان نظرات «مارشال برمن» درباره زیمل بسیار گویا به نظر می‌رسد. از نظر او، نگرش ما نسبت به مدرنیته، در قبلی با کار مدرنیست‌های دو آتشی‌ای چون نیچه و مارکس، که بر مبنای نظرات آنها را مملو از جنبه‌های دیالکتیکی می‌باشد.

به نوعی سطحی‌نگری دچار آمده است. نظر او زیستن در جامعه مدرن، مستلزم جنبه‌هایی متضاد است. مدرن بودن یعنی یک زندگی سرشار از معنا و تناقض. مدرن بودن یعنی اسیر شدن در جنگ سازمان‌های بوروکراتیک نظامی که قادر به کنترل و غالباً قادر به تخریب همه اجتماعات ارزش‌ها و جان‌ها هستند و با این همه دست‌نهیست نبودن در پیگیری عزم راسخ خویش برای مقابله با این نیروها. جنگیدن به قصد تغییر جهان این نیروها و تصاحب آن برای خودمان.

برای مدرن بودن باید هم انفرادی بود هم محافظه کار! مپیای تحقق امکانات جدید در عرصه تجربه و حادثه و ماجرا، همانسان از آن احمقانه نهیلیستی که فرجام بسیاری از ماجراجویی‌های مدرن است. و مشتاقی و جویای آفرینش و بر آویختن به امری واقعی، آن هم درست در زمانی که همه چیز دود می‌شود و به هوا می‌رود. او ضمن بررسی برخی از جنبه‌های کار «نور» و به خصوص انگاره «فضیلت‌ها»، او معتقد است که نظریات وبر درباره مدرنیته چندان جنبه دیالکتیکی ندارد و این جنبه را احتمالاً تنها می‌توان در برخی کارهای متأخر او پیدا کرد. با این همه او خاطر نشان می‌کند که دوست و همکار وبر، یعنی کنورگ زیمل، صاحب آرائی است که احتمالاً پیش از هر چیز دیگر به یک نظریه دیالکتیکی در باب مدرنیته نزدیک می‌شود. هر چند که بر من معتقد است زیمل هیچ‌گاه این نظریات را بسط ندهاده است. اما با این وجود تأکید می‌کند که در آثار زیمل و در آثار پیروان چوئیش، کنورگ لوکاج، فنودور آرنو نو و ولتر بنیاسین، عمق و بینش

دیالکتیکی همواره غالباً در متن جمله‌ای واحد، با پاس فرهنگی یک سوی‌های آمیخته و آن را تغییر داده است. نکته مهم دیگر این که به نظر می‌رسد این هم‌پوشانی بین کارهای زیمل و مطالعات فرهنگی، تنها به «موضوع» محدود نباشد، بلکه ایجاد بینشی و روشی را نیز در بر گیرد. غالباً از جمله کلیدواژه‌هایی که برای معرفی کارهای زیمل زیاد به کار می‌رود «شبهه غیر اثباتی» در علوم اجتماعی است. زیمل را معمولاً هم در مقابل نظریه‌های آرگانیستی کسلی چون اسپنسر قرار می‌دهند که جامعه را چیزی از طیف طبیعت در نظر می‌گرفتند و جامعه‌شناسی را به این دلیل که چیزی برتر و بی‌از همان جنس را مطالعه می‌کند، علمی برتر و ملکه سایر به شمار می‌آوردند و هم در مقابل گرایش‌های فلسفه ایدئالیستی آلمانی که علوم طبیعی را متمایز از علوم اخلاقی و علوم انسانی بر می‌شمردند و جامعه را در مقابل طبیعت قرار می‌دادند.

از طرف دیگر، نزدیکی عجیبی بین نظریات متأخری که همچنان در حوزه کلاسیک جامعه‌شناسی طبقه‌بندی می‌شوند و کارهای زیمل وجود دارد. آنتونی گیدنز مثال شاخصی است از چنین فرآیندهایی. هر چند که او در بررسی کار جامعه‌شناسان کلاسیک تقریباً هیچ توجهی به کار زیمل نمی‌کند و کار او را فاقد ارزشی همسنگ کارهای دیگر بنیانگذاران جامعه‌شناسی به شمار می‌آورد. اما شباهت‌های زیادی بین کار او و اندیشه‌های زیمل وجود دارد. نقش به ساحت‌اندیشی گیدنز که در واقع می‌توان آن را صورت‌بندی رابطه دیالکتیکی فرد و اجتماع به شمار آورد. به وضوح در کار زیمل نوبت داده شده است. از طرف دیگر، توجه زیمل به عنصر فضا در جایی که به زعم خود گیدنز این مسئله همواره از نظر به‌های جامعه‌شناسی غایب بوده است. مثال دیگری است از این تشابه.

فرانسوا ایدیه، زبانی که گیدنز و زیمل هر دو برای توضیح دادن دنیای اجتماع و نظر به برداری به کار می‌گیرند اغلب متکی به تحلیل‌هایی گسسته اما بسیار دقیق و عمیق است که ظاهر به زبانی ساده بیان می‌شود. چنین جنبه‌های مشترکی، کار این دو اندیشمند را در یک خانواده قرار می‌دهد یا لافل بسیار به هم نزدیک می‌کند.

وجود چنین گستردگی و تنوعی، به همراه ویژگی‌های پیشی و روشی خاص، و نیز استفاده از کلیدواژه‌های مهمی چون فرم و محتوا برای ارائه تحلیل‌های خرد و کلان، در باره مدرنیته، می‌تواند اندیشه‌های زیمل را به نقطه عزیمت کلاسیک مناسبی برای مطالعات فرهنگی امروز تبدیل کند. زندگی ما در ایران معاصر با جریان وسیعی از بی‌شکلی (یا ناپایداری شکلی) توأم شده است. محتوای سنت‌های فرهنگی هر روز بیش از پیش از زندگی ما رخت‌پوش می‌شوند و آنچه باقی می‌ماند، فرم‌های صرفی است که به زودی و با تلنگری در مقابل جریان بی‌وقفه سیال زندگی فرو می‌ریزند و خود را به فرم‌های جدید تسلیم می‌کنند. با این اوصاف به نظر می‌رسد که زیمل در عرصه مطالعات فرهنگی همچنان حرف‌هایی دارد که به ما یزید به این ترویج و بنا بر سخن گیدنز، او را باید در این حوزه یک اندیشمند کلاسیک واقعی در نظر بگیریم.

از سویی دیگر فرآیندهای پست‌مدرن هم از زیمل وجود دارد. نظریه‌های پست‌مدرن در دوران اخیر، به تعبیر رنرتزو، پیش‌تر محصول غیرجامعه‌شناسان بوده است (لیوناز، در پند، چهارم، ص ۱۰۰). با این همه در سال‌های گذشته، شماری از جامعه‌شناسان در این حوزه

آغاز به کار کرده‌اند و امروزه پست‌مدرنیسم را می‌توان به عنوان بخشی از یک سنت جا افتاده جامعه‌شناسی به شمار آورد. برای مثال در کتابی به عنوان جلا Postmodern، Zed Simmel زده نویسنده‌گان تلاش می‌کنند تا تفسیری پست‌مدرن از آراء زیمل به دست دهند. آنها چنین تشخیص می‌دهند که سعی بسیاری شده است تا زیمل به صورت نوگرای لیبرال معرفی شود که می‌خواهد روایت فراگیری از روند تاریخی در جهت چیرگی فرهنگ عینی، یعنی همان تراژدی فرهنگ ارائه دهد.

آنها استدلال می‌کنند که با همین شدت می‌توان زیمل را به عنوان اندیشمندی پست‌مدرن معرفی کرد. آنها می‌پذیرند که هر دو نوع معرفی، اعتبار دارند و هیچ کدام درست‌تر از دیگری نیستند. آنها این طور استدلال می‌کنند که مدرنیسم و پست‌مدرنیسم دو گونه دفاع هم نیستند، بلکه قلمروهای گفتاری‌ای هستند که در همدیگر تداخل دارند. آنها با این وجود معتقدند که تفسیر پست‌مدرن در کار زیمل سودمندتر هستند. آنها زیمل را پرسه‌زن یا کسی که کار شخصی را دنبال نمی‌کند توصیف می‌کنند. زیمل را جامعه‌شناسی توصیف کرده‌اند که وقتش را صرف تحلیل انواع پدیده‌های اجتماعی می‌کند. او به این پدیده‌ها به خاطر کیفیت‌های زیبایی‌شناختی‌شان توجه نشان می‌دهد. این پدیده‌ها برای این وجود دارند که او را به هوس افکارند شکست‌بخش کنند و خرسند و شادمانش سازند. می‌گویند زیمل زندگی فکری‌اش را صرف پرسه‌زدن در انواع گسترده‌ای از پدیده‌های اجتماعی کرده بود و هر گاه حالتی را داشته یکی از آنها را توصیف می‌کرد.

به هر حال در این باره که آیا باید زیمل را مدرنیست بنامیم یا پست‌مدرنیست؟ باید گفت که به نظر نمی‌رسد او در قالب هیچ کدام از این دو گرایش فرهنگی کاملاً بگنجد. همان گونه که پژوهشگر دیرین آثار زیمل، دونالد لوین، گفته است. «حتی این از آن روست که چهلی که ما در آن زندگی می‌کنیم جهانی ذاتاً مبهم است. بنابراین، نه خوش‌بینی مفرط توجه پذیر است و نه بدبینی افزون بر این. ش باید آنچه ما «پست‌مدرن» می‌نامیم، در واقع، نمودی از عصر مدرن باشد. یعنی جنبه منفی یا روی تاریک آن. می‌توان گفت که زیمل، ش باید پیش از هر یک از نظریه پردازان کلاسیک دیگری، مهم بودن عصر خویش را دریافته باشد و جامعه‌شناسی او، در واقع، بازتاب عمیق این شناخت است.»

منابع:  
- زیمل، کنورگ، ۱۹۱۸، تضاد فرم و محتوا، ترجمه محسن لاجوردی، فصلنامه فرهنگی، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۰.  
- کرایب، یون، نظریه اجتماعی کلاسیک مقدمه‌ای بر اندیشه‌های مارکس، وبر، گیدنز، زیمل، ۱۹۹۷، ترجمه شهرتزو، ص ۱۰۰، تهران، نشر آگه، چاپ اول.  
- گسلی، فیلیپ، ۱۹۸۴، چگونه آثار آنتونی گیدنز، ترجمه حسن چاوشیان، ۱۳۸۴، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول.  
- کوزو، لوئیس، ۱۹۷۱، زندگی و اندیشه برترگان، جامعه‌شناسی، ترجمه محسن تازی، ۱۳۷۶، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم.  
- گیدرز، آنتونی، ۱۹۹۵، به دست جامعه‌شناسی، و نظریه اجتماعی، ترجمه شهرتزو، ص ۱۰۰، تهران، نشر آگه، چاپ دوم.  
- لاجوردی، محسن، ۱۳۸۰، درباره تضاد فرم و محتوا، فصلنامه فرهنگی، شماره ۱۸، پاییز ۱۳۸۰.  
- Frisby, David & Featherstone, Mike, 1997, Simmel on culture, London: Sage Publication.  
- Nash, Kate, The cultural turn in social theory: towards a theory of cultural politics, 2001, in Sociology Vol. 35, No. 1, PP 77-92, UK: BSA



پرسه در فرهنگ